

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالبی راجع به کیفیت خلقت انسان که در مسئله عالم ذر مطرح هست با نقض و ابرام‌هایی که نسبت به این مطلب شده است وجود دارد و إن شاء الله آن مطلب را اگر خدا توفیق بدهد به هفته دیگر موکول می‌کنیم که در این هفته به مسئله بداء پردازیم چون در مسئله ذر مطالب مختلف و آراء مختلفی هست و چه بسا تناقضاتی در بین گفتار بزرگان نسبت به این قضیه وجود دارد و خلاصه قضیه عالم ذر یک بحث محل ابتلاء و پریچ و خمی است.

با توجه به آنچه که خدمت رفقا عرض شد در مسئله علم عنائی حق و سبقت علم بر معلوم بالعرض که آن نحوه با آنچه را که در عالم اعیان مشاهده می‌شود اختلاف دارد و تحقق علم در ذات پروردگار که علم ذاتی است، آن تحقق با تحقق در عالم اعیان نسبت به عالم بالفعل که همین عالم خارجی است مسئله فرق می‌کند. آن قضیه خیلی

مطلب را روشن می کند یعنی مطالبی که در این مسئله گفته شد شاید دیگر چندان نیاز و لزومی برای طرح مسئله ذر و عالم ذر نباشد فقط صرف یک تذکارتی به آنچه را که از بزرگان نقل شده و از ائمه و معصومین علیهم السلام نسبت به این مسئله گفته شده است و آیه قرآن هم بر این مسئله دلالت دارد.

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غٰفِلِينَ﴾<sup>۱</sup>

این آیه دلالت بر تحقق یک عالم قبل از تحقق عالم اعیان دارد لذا با «إِذٍ» خداوند در اینجا تعبیر می آورد: ﴿وَإِذٍ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ گرچه بعضی ها مانند مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - این مسئله را مربوط به عالم ذر به این کیفیت قرار نداده اند بلکه مربوط به همین خلقت اشیاء می دانند که این جزئی از ماده، از **ظهر** یک فرد اخذ می شود و پس از تکمیل مراحل تکامل انواع به صورت انسان منفصل و

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۷:

«و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی آدم از پشت هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری ما گواه بوده ایم اینکه شما در روز قیامت می گوید: حَقًّا ما از این پیمان غافل بوده ایم.»

مستقل دیگری درمی آید و در طول زندگی شواهد و قرائنی که دلالت بر ربوبیت دارد هم برای او پیدا می شود و هر کسی برای خودش ربوبیت حق را اعتراف و اقرار می کند.<sup>۱</sup> این مطلب را به همین سیر عالم کون و سیر ظاهری اشیاء تصور کرده اند که البته جای ایراد هست و این شاء الله بعداً این مطلب و قضیه ذکر می شود و عرض می کنیم که این مربوط به قبل از خلقت اعیان خارجی است و سیاق آیه اِباء از این مسئله می کند.

#### تقدم رتبی علت در مرتبه علیت

این مطلب مربوط به عالم ذر است اما آنچه را که نسبت به مطلب عالم اعیان و علم باری خدمت رفقا عرض شد، این قضیه را خیلی روشن می کند. حالا در یک جمله مجملاً رفقا باید بدانند که مسئله عالم ذر و مسئله تحقق اعیان خارجی فقط این دو مرتبه مترتبه بر یکدیگر هستند، نه دو مرتبه منفصل از یکدیگر. الآن ممکن است که دو مرتبه باشد؛ در مرتبه علیت، علت تقدم رتبی دارد اما دیگر تقدم و

---

<sup>۱</sup>. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶.

انفصال زمانی که ندارد ولی تقدم رتبی دارد.

من که الآن دستم را حرکت می‌دهم، این انگشتر  
در دست من هم حرکت می‌کند. علت حرکت  
انگشتر، انگشت من است و این علت برای اوست.  
یعنی اول باید حرکت رتبتاً نه زماناً در انگشت پیدا  
بشود و بعد در انگشتر زیرا اگر شما این انگشتر را  
دربیاورید دیگر علتی برای حرکت انگشتر نیست  
ولی شما در مرتبه زمانی حتی یک صدهزارم ثانیه هم  
نمی‌توانید بین حرکت انامل و حرکت انگشتر  
انفصال قائل بشوید، این عقلاً محال و مستحیل است  
چون انگشتر با انگشت باهم توأم هستند و دیگر  
چطور ممکن است که حرکت، حرکت [منفصل و  
مجزایی باشد]؟!!

ذهن ما نسبت به مسئله علیت یک مقداری باید  
تصحیح بشود یعنی بیش از یک مقدار!! یک دو سه  
مقداری باید نسبت به [مسئله علیت تصحیح  
بشود]!! ما در مرتبه علیت و معلولیت و قاعده علیت  
یک تفاوت فاحشی را مشاهده می‌کنیم و می‌خواهیم  
آن تفاوت را در زمان پیاده کنیم درحالی که این غلط  
است و مسئله زمان اصلاً به‌طور کلی در دائره علیت

قرار ندارد. به محض تحقق علت، معلول هم متحقق است و یک صدهزارم ثانیه هم بین آنها فاصله نیست گرچه او علت برای این باشد.

خود این یک بحثی است که اگر انسان به مرتبه علیت خوب توجه کند و برسد، خودبه خود خیلی از اشکالات حتی بدون فکر هم برای او روشن و واضح می شود. فقط چون ما از نقطه نظر غلبه اوهام و تخیلات و حس ظاهر، محکوم این غلبه و این تخیلات و توهمات هستیم و با زمان و مکانیات بیشتر انس داریم تا با ماوراء زمان و مکان و ماوراء طبیعیه، از این نقطه نظر قاعده علیت را هم می خواهیم داخل در همین قواعد زمانیات و مکانیات کنیم در حالی که جایی برای او در اینجا نیست. حالا إن شاء الله نسبت به آن مطلب می رسیم و راجع به آن صحبت می کنیم.

جایگاه بداء در روایات و تاریخ

صحبت در این جلسه راجع به مسئله بداء است. ما روایات نسبت به این مسئله زیاد داریم. قبل از اینکه بخواهد بحث روایی مطرح شود، خوب کسی از این مطلب خبر ندارد و اصلاً مردم نمی دانند بداء

یعنی چه! بله اصلاً اطلاعی ندارند که مثلاً بداء به چه می‌گویند یا اینکه آیا در دین و شریعت اثری از این مسئله هست یا نیست و جایگاه بداء در این مسئله چطور است و چطور می‌توانیم این قضیه را حل کنیم؟! ولی وقتی که ما به روایات و به تاریخ مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که یک هم‌چنین مطلبی وجود دارد. فرض کنید که در قضیه حضرت اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام می‌بینیم که بداء برای او حاصل شده و امامت به موسی بن جعفر علیهما‌السلام رسید.<sup>۱</sup> حالا در آنجا اگر باز یک شبهاتی باشد اما در قضیه امامت امام عسکری علیه‌السلام و برادرشان که در بلد در نزدیکی سامراء مدفون هستند، در آنجا داریم که امام علیه‌السلام به امام هادی علیه‌السلام می‌فرمایند: **«يَا بَنِيَّ أَحَدٌ لِّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شُكْرًا**

**فَقَدْ أَحَدَتْ فَيْكَ أَمْرًا.»**<sup>۲</sup>

این در اینجا حکایت از یک مسئله مهمی می‌کند! این قضیه چیست و تجدید شکر و احداث شکر به

---

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۶۹؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۳۳۶؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۶.

چه جهت است؟ مگر مسئله امامت امام عسکری یک مسئله ازلی و ابدی نبوده است؟! چطور ممکن است که مسئله امامت مسئله تجددی و حدوثی باشد که حضرت می فرمایند: «**يَا بُنَيَّ أَحَدِثْ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَحَدِثَ فِيكَ أَمْرًا.**» که این حکایت از بداء در این قضیه می کند یا حداقل شبهه در این مسئله دارد یا اینکه ما در اینجا روایاتی داریم که عمر یک شخص فلان قدر بوده است و او با یک صله رحم عمر خودش را [افزایش می دهد] و بداء در موت و فوت او اتفاق می افتد. یا با یک صدقه رفع این مسئله می شود<sup>۱</sup> یا بر<sup>۲</sup> به والدین<sup>۳</sup> و امثال ذلک موجب وقوع بداء در مسئله قضاء و قدر می شود. چطور می شود که این مسئله تصور بشود؟! البته یک مطلبی هست که باز با توجه به آن مقدمات مطالبی که در مسئله اراده و مشیت پروردگار و علم عنائی عرض کردیم، دیگر در اینجا مسئله حل است یعنی همه اینها به امهات مطالبی که ما در آنجا گفتیم برمی گردد و نباید

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۰۵.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۳؛ مطلع انوار، ج ۴، ص ۵۳۰.

جای [اشکال و سؤال باشد].

اگر کسی الآن از شما بخواهد این مطلب را  
بپرسد، شما باید بتوانید پاسخ بدهید. حالا ما دیگر  
زحمت شما را کم می‌کنیم و خودمان به وراجی‌های  
خودمان ادامه می‌دهیم!! ولی برحسب ظاهر و روال  
قضیه دیگر همه باید بدانند که خود مسئله بداء در  
قانون علیت، همه اینها در همان علم عنائی قرار دارد  
و این طور نبوده که اراده پروردگار به یک امری تعلق  
بگیرد و بعد بخواهد آن اراده تغییر و تحول پیدا  
بکند. این مسئله از جهات مختلفی باطل است.

بداء عبارت از تبدل طور

کمترین چیزی که بشود راجع به مسئله بداء در  
اینجا گفته بشود این است که بداء عبارت از تبدل  
طور و تبدل یک صورت به صورت دیگر و تبدل یک  
مشیت به مشیت دیگر است؛ یعنی همان امر قضائی  
و امر غیرمبرم پروردگار نسبت به یک مسئله  
به واسطه قضاء و قدر جزئی به یک صورت تحقق  
خارجی برمی‌گردد که آن صورت تحقق خارجی  
عبارت از همان امری است که در آن بداء پیدا شده  
است. یعنی فرض کنید که توقع بر این بوده که مسئله

به این کیفیت جلو برود، یک مرتبه [قضیه تغییر می کند].

انسان اتفاقاً خودش در این دنیا هم خیلی از اوقات می بیند! یعنی خیلی از مسائل برای خود انسان هم [پیش می آید] فرض کنید یک مریضی هست که هر کسی او را نگاه می کند [می گوید که] او دیگر تا یک هفته دیگر می میرد. یعنی وضعیت او یک وضعیتی هست که به این کیفیت است. یا اینکه [می گویند که] بابا این خیلی دیگر بماند یک ماه دیگر است یا اینکه فرض کنید بیمار سرطانی است و مثلاً اطباء گفته اند که او فوقش بماند سه ماه بیشتر نمی تواند ریه اش دوام بیاورد.

یکی از افراد بود که از اقوام ما هم بود. او ریه اش را عمل کرده بود و یکی اش را برداشته بود و آن یکی هم **فیه ما فیه** بود و معلوم نبود که چه وضعی دارد. گفته بودند که اگر او بتواند دوام بیاورد، نهایتش سه ماه [زنده هست]. دیگر بچه هایش تقریباً خودشان را آماده کرده بودند که تا سه ماه دیگر این بنده خدا فوت می کند.

بعد یکی می‌گوید که آب‌وهوای او را عوض کنید. در طهران بودند وضع طهران هم که [معلوم است] او را در این درکه بردند. اتفاقاً ما چند مرتبه به دیدنش رفتیم، سالی یک دفعه را برای دیدنش می‌رفتیم. آن سه ماهی که اطباء گفته بودند که نهایتش سه ماه طول می‌کشد، یازده سال طول کشید! این را بداء می‌گویند!! می‌گفتند که خیلی دوام بیاورد، سه ماه زنده است! حالا آن درکه چه هوایی داشته است! هوای درکه خیلی خوب است، آبش هم خوب است، آب و هوایش هم خوب است و همه‌اش خوب است! البته ده ما هست! ده آباء و اجدادی ما هست، ما درکه‌ای هستیم. خیلی آب و هوایش خوب است. الآن که خیلی بهتر هم شده است. شنیده‌ام می‌گویند که خیلی آب خوبی به دست آمده و زلال و خیلی مصفا شده است. خلاصه جای خیلی خوبی برای سکونت شده و از سابق بهتر شده است. این دیگر تغییر و تحولات جوّی است. خب الآن این سه ماهی که اطباء گفتند، یازده سال شد. هر کسی می‌آمد می‌گفت که عجب این نمرده است؟! این نمرده است؟! این نمرده است؟! ای بابا! زنده

است بابا! بیچاره دارد نفس می کشد و غذا می خورد  
و می نشیند.

دوباره می گوید که همه منتظرند هنوز نمرده  
است؟! نه، یک سال اول رد شد و سال دوم را رد  
کرد. عجب جانی دارد!! سال سوم را هم ... این  
همین بداء است! منتها تعبیر به این آورده نمی شود.  
خب خیلی از این مسائل اتفاق می افتد.

مرحوم پدر ما - رضوان الله تعالی علیه - می گفتند  
که یکی از بزرگان در نجف بود و مریض شده بود،  
یکی دیگر برای عیادتش رفته بود و نگاه کرد دید این  
تا صبح می میرد و تا صبح دیگر خیلی وقتی ندارد.  
شروع کرد نصیحت کردن که انسان باید از دنیا دل  
بکند و حالا که در حال رفتن هستی خلاصه دیگر  
راحت باش، دلت را پاک کن، از هر کسی مسئله  
داری ببخش و خلاصه با هر کسی اختلاف داری در  
دلت حل کن. شروع کرد گفتن و نزدیک اذان صبح  
شد، او خوب شد و این یکی مُرد!!

همین شخص که تا صبح داشت برای این  
نصیحت می کرد، یک دفعه دیدند می گوید که آی

دلم! تارفتند دکتر بیاورند - دکتری در آن موقع نبود!  
دکتر نبود و بیطار بود! - یک دفعه این شخص افتاد  
مُرد و آن شخص [مریض] هم خوب شد و سال‌های  
سال زندگی کرد!! معلوم شد این تا حالا داشته برای  
خودش نصیحت می‌کرده است!

خب این بداء می‌شود. تصور بر این است که این  
تا صبح می‌میرد و حالش هم این را نشان می‌دهد و  
این هم سُر و مُر و گنده ماشاءالله، به حرف می‌زند و  
چنان روی دور افتاده که پایین هم نمی‌آید و خوب  
است!

اما اگر به او می‌گفتند که صبح می‌میری، زبانش  
بند می‌آمد!! این چون به خودش امیدوار بود که حالا  
حالاها سی‌چهل پنجاه سال زنده است، خوب  
ماشاءالله بلبل‌زبانی‌اش گرفته بود والا اگر به او  
می‌گفتند که بابا خودت صبح می‌میری [از ترس به  
لکنت می‌افتاد]. او می‌نشست نصیحتش می‌کرد که  
بین! آدم باید از دنیا دل بکند و تعلقش را کنار  
بگذارد!

فرق بین ما و اهل معرفت

خیلی عجیب است! فرق بین ما و اهل معرفت

این است که آنها وقایع را باور کرده‌اند اما ما باور نکرده‌ایم. اینکه این قدر بلبل زبان هستیم و این قدر برای مردم خوب حرف می‌زنیم ماشاءالله ماشاءالله، فلان، عالی، خوب، فصیح و بلیغ حرف می‌زنیم اما وقتی که خلاصه یک واقعیتی برای خودمان پیدا می‌شود دستانمان شروع [به لرزیدن] می‌کند. اینها همه‌اش به خاطر این است که مطالب را باور نکردیم و حقایق را باور نمی‌کنیم. باور یعنی به جان بنشیند و به واقع ما بنشیند و وقتی که به ما بگویند که آقا امشب ساعت هفت خلاصه شما رفتنی هستید، یک‌دفعه پر دریاوریم و [بگوییم که] جدی می‌گویی؟! راست می‌گویی؟! چه کسی گفته؟! دنبالش را بگیریم نکند خبر دروغ از آب دربیاید و...!

اگر این‌طور بود معلوم می‌شود که نه! یک‌طوری مسئله به جایی بند است اما اگر گفتند که ساعت هفت می‌میری، یک‌دفعه الآن افتاد مرد، دو ساعت هم اصلاً زودتر خودش به استقبال عزرائیل رفت به جای اینکه او بیاید!! اینها معلوم است که نه، قضایا

باور نشده است.

### عرفی بودن مسئله بداء

این مسئله بداء یک مسئله عرفی است و یک قضیه‌ای است که در بین افراد به این کیفیت ظهور پیدا می‌کند و برای همه هم اتفاق می‌افتد. برای این حقیر فقیر سراپا تقصیر هم تا حالا اتفاق افتاده است. پدر ما - خدا رحمتش کند - [نقل می‌کردند که] تو کوچک بودی و در نجف مریض شدی؛ از همین گرمزدگی‌هایی که بچه‌ها می‌گیرند و خلاصه آب بدن تمام می‌شود، شش ماه یا هفت ماهت بود و دیگر اصلاً آب بدنت تمام شده بود و چشمانت سفید شده بود و سیاهی‌اش رفته بود و یک شب من کنار خودم آوردمت، همان شبی که دیگر قرار بود بروی! مادرت هم این قدر خسته بود که اصلاً بیهوش شد! یعنی دیگر اصلاً توان نداشت.

و من **أیسا من الحیاة** بودم. فقط گفته بودند که همین‌طوری یک قاشق چای‌خوری آبی، قندآبی چیزی بریزید و حتی می‌گفتند که یکی دو مرتبه هم احساس کردم که مثل اینکه خلاصه رفتی یا برگشتی یا اینکه قضیه چه بود، مثل اینکه ما به دنیا خیلی تعلق

داشتیم! طمع به دنیا!

تلمیذ: خدا به ما رحم کرده است!

استاد: می گفتند که یکی دو مرتبه هم در همان شب، تشنج پیدا کردی که ما گفتیم که دیگر رفتی. نمی دانم حالا چه کرده بودند.

بعد می گفتند که نزدیک اذان صبح یک دفعه دیدم که برگشت! خب معلوم بود که غیر عادی و یک دفعه بوده است [چون] اگر بچه‌ای که مریض است بخواهد خوب بشود تدریجی است اما یک دفعه دیدم انگار یک تحولی یا چیزی شد و برگشت. اینها یک چیزهایی است که اسمش بداء نیست ولی واقعیتش بداء هست که در بین مردم این مسئله وجود دارد.

شرعیه و متشرّعه نبودن قضیه بداء

می خواهم این را عرض کنم که قضیه بداء یک قضیه شرعیه و متشرّعه نیست بلکه یک واقعیت عرفی است و یک واقعیت سنت عرفیه و سیره عرفیه است نسبت به مسائل و قضایایی که مردم آن مسائل و قضایا را متوقّع هستند و پیش‌بینی می‌کنند و سیر آن مسئله و سیر آن قضیه مشخص است که به چه چیزی خواهد رسید و حتی قسم هم می‌خورند که

دیگر کار تمام است مثل همین مرگ مغزی‌هایی که الآن در بیمارستان‌ها هستند خوب همه اینها رفتنی هستند. البته اتفاق افتاده که مرگ مغزی بعد از شش سال برگشته است! این هم بوده است! بعد از چهار سال و بعد از شش سال و بعد از شش ماه برگشته است منتها خیلی به ندرت یک هم‌چنین مسائلی اتفاق می‌افتد اما الآن به‌طور کلی وقتی می‌گویند که کسی در مرگ مغزی رفت، یعنی دیگر تمام شد.

حرام بودن مثله کردن اعضای بدن فرد مرگ مغزی

لذا الآن حتی بعضی‌ها فتوای غلط هم می‌دهند که مثلاً می‌شود اعضای این شخص را درآورد! همه اینها حرام است و تا وقتی قلب کار می‌کند، این حکم فرد زنده را دارد حالا اینکه بعضی از اعضایش کار نمی‌کند، خوب نکند ولی مثله کردن حرام است و اعضای او را برداشتن حرام است. از این کارهایی که الآن دارند انجام می‌دهند [حرام است].

این مرگ مغزی تا برای یک شخصی اتفاق می‌افتد، می‌گویند که همه فامیل بیایند. اینکه می‌گویند: همه فامیل بیایند یعنی مقصد مشخص است و سیر قضیه مشخص است. اگر یک وقتی

بچه‌اش خارج [از کشور] هست، می‌گویند که زود صدا کنید بیاید، زود صدا کنید بیاید یعنی مسئله مشخص است که دارد به چه سمتی می‌رود. یا فرض کنید [می‌گویند که] هر کسی او را ندیده بیاید ببیند. تلفن می‌کنند و می‌گویند که از ما یک وقتی گلایه نکنید.

همهٔ اینها چیست؟! یک دفعه می‌بینید صبح بلند شد نشست و گفت که گرسنه هستم و صبحانه بدهید! همه جیغ می‌کشند! اینکه جیغ می‌کشند و می‌گویند که وای چه شد! - البته بعضی‌ها ممکن است ناراحت بشوند! ممکن است بگویند که عجب! ای بابا دل‌مان را صابون زدیم این می‌میرد اما یک دفعه بلند شد زنده شد، مثل اینکه او می‌خواهد ما را کفن کند و تا ما را کفن نکند [نمی‌میرد]! - اینکه یک دفعه مثلاً می‌گویند که عجب و با یک حالت تعجبی می‌گویند، این همان بداء است! همان بدائی که در روایات و در احادیث داریم و حتی در آیات قرآن داریم این همان است. یعنی تصور یک امری که نسبت به آن امر شک و شبهه‌ای برای فردی نیست.

مقام و منزلت حضرت سید محمد پسر امام هادی  
علیه السلام به حدی بود که هر کسی که در مدینه بود  
می گفت که جانشین امام هادی، حضرت سید محمد  
است! یعنی به یک هم چنین وضعیتی بود. ایشان  
برادر بزرگ تر بودند، وضعیشان، جلالیشان،  
کراماتی که از ایشان نقل می شود و خوارق عاداتی که  
از ایشان پیدا می شود و شاید هم - قطعاً، شاید نه -  
خواست خدا بوده بر اینکه حضرت عسکری  
علیه السلام یک هم چنین بروز و ظهوری نداشته  
باشند به خاطر مسائل و مطالبی که شاید نسبت به  
قضایای خلفا به این کیفیت بوده است. وضعیت  
حضرت سید محمد به این کیفیت بوده که الآن همه  
افراد می گفتند که امام بعدی اوست.

حضرت هادی علیه السلام می توانستند بگویند  
که او امام نیست اما هر کسی می آمد حضرت سکوت  
می کردند، می خندیدند، تبسم می کردند و یا جواب  
نمی دادند. فقط شاید یک عده خاصی می دانستند.  
چون بالأخره همه قبلاً اسماء ائمه را می دانستند،  
یعنی شیعیان خالص اینها حداقل اطلاع داشتند.

آن کیفیت خود تصرّفات و ارتباط و معاشرت  
امام علیه السّلام با افراد هم، بر این شبهه و بر این  
تصور اضافه می کرد که حضرت سید محمد [امام]  
هست

اما یک مرتبه حضرت سید محمد در اینجا فوت  
می کنند و به رحمت خدا می روند. افراد همه شوکه  
می شوند! عجب! مگر قرار نبود ما دوازده تا امام  
داشته باشیم؟! مگر قرار نبود؟! پس چه شد؟! در  
ظاهر این [امام] بود، این به نظر می آمد، این طور  
جلوه داده شده بود، این طور تظاهر شده بود و به این  
کیفیت بود که [سید محمد امام بعدی است]!

#### کیفیت تحقق بداء

این نحوه حالی که برای افراد، اصحاب،  
حواریون و اشخاص مختلف پیدا شد و این فضایی  
که بر این جمع حاکم بود - دقت کنید! می خواهم در  
اینجا آن کیفیت بداء را خوب واضح روشن کنم که  
اصلاً بداء چطور تحقق پیدا می کند - و این فضایی  
که غلبه بر اصحاب و بر اشخاص و بر شیعیان حتی  
شاید شیعیان در اطراف بلاد [حاکم بود] و تصور آنها  
هم این بود که بعد از امام هادی، حضرت سید محمد

است یا بعد از امام صادق به جای موسی بن جعفر،  
حضرت اسماعیل امام است که او هم خیلی جلالت  
قدر و امثال ذلک داشت. آن فضا خودش جزو تقدیر  
الهی است که همین فضای غالب بیاید و نگرش افراد  
و اصحاب و اطرافیان را نسبت به این مسئله متحوّل  
کند برای آن امر مخفی که نباید الآن رو بشود! نباید  
امر امام عسکری الآن رو بشود. قضیه قضیه حضرت  
موسی است و نباید آن مسئله الآن ظهور بکند. این  
فضا می آید و شواهد با خودش می آورد، قرائن با  
خودش می آورد، کرامات با خودش می آورد،  
حضرت سید محمد از خودش خوارق عادات نشان  
می دهد و امام هادی هم جلوی او را نمی گیرد بعد  
یک دفعه می بینیم که عجب! آن وقت وقتش که رسید  
که باید حضرت سید محمد به رحمت خدا برود،  
می بینید آنجا مریض می شود و قبل از اینکه حتی  
بیاید و به پدر در سامراء برسد در بین راه وقتی که از  
مدینه می آید در آن بلد فوت می کند و به رحمت خدا  
می رود و افراد نمی گذارند که جنازه به سامراء برسد  
و از حضرت تقاضا می کنند که در همین جا دفن  
بشوند و حضرت همان جا را قبول می کنند و

می گویند که در همان جا در بلد دفن بشود که الآن محل رفت و آمد و زیارت افراد است.<sup>۱</sup>

پس این مسئله بدهاء یعنی ظهور خارجی یک قضیه‌ای که نسبت به آن قضیه شاید اصلاً اجماع و اتفاق هم بر آن مسئله اقامه می شود. بعد یک مرتبه آن مشیت باطنه و مخفی و منطویه می آید ظهور پیدا می کند و به این کیفیت درمی آید.

#### تأثیر صدقات در بدهاء

ما نسبت به صدقات هم همین طور داریم مثلاً فرض کنید شخص مریض شده، یک دفعه اصلاً قضیه برمی گردد! یک شخصی دعا می کند و اصلاً این وضعیت او از این رو به آن رو می شود، این بدهاء می شود. صدقه‌ای می دهد اصلاً حالش متحول می شود. یک امری است که همه می گویند که این اتفاق خواهد افتاد مثلاً فلانی را اعدامش خواهند کرد، یک دفعه می بینید که حکم تبرئه اش صادر شد و او از آن اتهامی که به او وارد شده بود رهایی پیدا کرد. همه اینها اموری است که در دائره این بدهاء قرار

---

۱. المجدی فی أنساب الطالبین، ج ۱، ص ۳۲۵.

می گیرد.

بنابراین باید نظرِ ما نسبت به بداء این باشد که بداء نه یک امری است که این امر فقط امر شرعی باشد و یا یک تقدیری باشد اول بر یک شخصی نوشته شده باشد - البته اگر خدا بخواهد روایاتش را جلسه بعد خدمتتان عرض می کنم. خودتان هم امشب بروید ببینید، خوب است که با اطلاع بر آنها جلسه بعد بیایید. - یک امری که واقع شده باشد، نوشته شده باشد، همین طور محتوم باشد و بعد یک مرتبه تغییر پیدا بکند و اراده خدا برگردد، به این کیفیت نیست! بلکه بداء عبارت از یک امر خارجی است، یک امری که در عالم خارج اتفاق می افتد. حالا اسمش بداء نیست و مردم به این بداء نمی گویند و امر غیرعادی می گویند، می گویند که عجیب، غیرعادی، خارق عادت، فوق عادت، اینها همان **عبارة آخری** از همان بداء هست. همین مسئله در مسائل شرعی هم هست؛ در مسائل و جریان شرع؛ در جریان شریعت، امامت، ولایت و همین طور در سیر خلقت اینها به همین کیفیت وجود دارد. اگر این مطلب روشن بشود، آن وقت آن مطالبی که در شب

قدر داریم که خدایا اگر اسم مرا در اشقیاء نوشتی،  
امشب آن را محو کن، «**وَ اَكْتُبْنِي مِنَ السُّعْدَاءِ**»<sup>۱</sup> این  
قضیه چطور می شود؟! این هم در همان راستا هست  
یعنی من در این وضعیتم، حالم، خصوصیتیم، آنچه  
که از من مشاهده است و ملائکه الآن از من می بینند  
اشقیاء است، در زمرة اشقیاء است. خیال نکنید حتماً  
شقی کسی است که یک نیش از اینجایش بیرون آمده  
باشد و یکی هم از اینجا! نه، این طور نیست! شقی،  
آن کسی است که تا اینجا ریش دارد! دو وجب!

اینهایی که رفتند امام حسین علیه السلام و همه را  
به قتل رساندند، اینها افراد ریش تراش نبودند!  
سه تیغه نکرده بودند که بر صورت هایشان ادکلن هم  
بمالند و پارافین و از این چیزها نه باباجان! اینها یک  
وجب ریش داشتند! ولی زیر هر موی ریششان یک  
شیطان خوابیده بود! یک شیطان در زیر هر موی  
محاسنشان خفته بود و بیدار بود! خفته بود یعنی  
استقرار پیدا کرده بود و اجاره کرده بود، اصلاً رفته  
بود آنجا مالک شده بود! و از همان جا به اینها خط و

---

۱. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۰۹.

فرکانس و علامت می داد؛ ﴿وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَوْحُونَ  
إِلَىٰ أَوْلِيَاءِهِمْ ۖ لِيُجَدِّلُوَكُمْ ۗ﴾ این است. برو  
این کار را بکن، برو آن کار را بکن، این را قبول نکن  
و این حرف را قبول نکن! عقل از آن طرف می گوید  
که چرا قبول نکنم؟! آخر این چه گناهی کرده  
است؟! از آن طرف هم می گوید که خب تو  
می خواهی بمانی یا نمی خواهی بمانی؟! مصلحت  
دنیايي تو چه اقتضایی می کند؟ هان! ﴿لِيُوْحُونَ﴾  
مدام به او می رسانند! مصلحت نظام چه اقتضایی  
می کند؟ نظامِ دنیايت [چه اقتضایی می کند]؟!!

- خب این چه گناهی کرده؟ چرا داری به او  
دروغ می بندی؟

- باشد! الآن این مترتب بر این است و مترتب بر  
دروغ است، خب اشکال ندارد! وقتی که من می دانم  
خودم بر حق هستم، عیب ندارد یک دروغی را به  
یکی ببندم!

- عجب! آیا حق بودن تو بر دروغ بستن بر  
شخص دیگری متکی است؟! کجای این حق

---

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۲:

«و شیاطین به سوی دوستان خود خبر می دهند که با شما مجادله کنند.»

است؟! کجای این حق می شود؟! برای اینکه این  
مصلحت انجام بشود باید آن عمل خلاف و حرام  
انجام بشود دیگر آنجا حرام نیست! ﴿لِيُوحُونَ﴾!  
برایش استدلال درست می کنند! برایش دلیل شرعی  
می آورند! مرتیکه اگر این قضیه مربوط به خودت هم  
نبود همین طور استدلال می کردی؟! یا نه استدلالش  
طور دیگری بود؟! یقہات را هم پاره می کردی؛  
یقہات را هم برای بعضی ها پاره می کردی!

وقتی که در شب قدر می گوییم: خدایا اگر مرا از  
اشقیاء قرار دادی یعنی این! یعنی اگر الآن نفس من  
یک نفس آبی از پذیرش حق است، خدایا همین  
امشب بیا عوضش کن و نفس متقبلِ حق به جایش  
بگذار. تا حالا نفسِ نفسِ آبی است، **بِکَ يَا اللَّهُ** را  
می گوید ولی شیطان است! زیر هر مویش یک  
شیطان است! دروغ می گوید: **بِکَ يَا اللَّهُ**، دروغ  
می گوید: **إِلَهِي بِمُحَمَّدٍ**، دروغ می گوید: **إِلَهِي**  
**بِفَاطِمَةَ**. دارد دروغ می گوید! **إِلَهِي بِفَاطِمَةَ** بعد هم  
بروی آن کارها را هم بکنی؟! **إِلَهِي بِعَلِيٍّ** بعد هم  
بروی آن کارها را بکنی؟ هان؟! این است!؟!

لذا در آن شب قدر می گوید که خدایا اگر من از جمله اشقیاء هستم بداء حاصل کن و عوض کن. این نفسی که تابه حال نفسی بوده که فقط جایی که مصلحتش بوده حق را گفته و آنجایی که به ضررش بوده دیگر [حق] نگفته است این نفس را برگردان و امسال طور دیگر قرار بده. آنجایی که به مصلحت و به ضررش است هردو به حق بگوید! جایی که بر منفعت و بر خلافتش هست در هردو [حق] را بگوید. پس در شب قدر هم بداء می شود!

ملائکه نگاه می کنند [و می گویند که] این که تابه حال این طور بود پس او را جزو اشقیاء بنویس، مثل آن کسی که می گویند: الآن دارد می میرد اما یک دفعه می بینید آقا زنده شد! این را هم جزو اشقیاء بنویسیم، خدایا این وضعیتش و نفسش و حالتش این است. بعد خدا می گوید که نه! چون خودش واقعاً استغاثه کرده و واقعاً ملتجی شده و واقعاً ابتهال کرده، حالت او را برگردانید! آن ملائکه می آیند این نفس را برمی گرداند [آن وقت] آدم می بیند عجب! باز شد و انبساط پیدا کرد. دیگر می بینید راجع به این قضیه

که تابه حال گیر می داد اصلاً می گذرد! تابه حال گیر می داد! تابه حال نمی گذشت! برایش مشکل و سخت بود! حالا چه شد؟! ملائکه آمدند دست کاری کردند!

«**وَ اَكْتُبْنِي مِنَ السُّعْدَاءِ**» حالا در سعداء بیا و از

سعداء شد.

لذا در این سال می بیند که - البته باید همت هم داشته باشد - فرق می کند و راحت است و حالش تا سال قبل فرق می کند. دست کاری ملائکه است! آنها آمده اند یک پیچ هایی را سفت کرده اند، یک پیچ هایی را شل کرده اند، یک پیچ هایی را اضافه کرده اند، یک پیچ هایی را برداشته اند و خلاصه اینها آمده اند فیزیک و متافیزیک را باهم میج و درست کرده اند تا اینکه بتواند این دفعه این راه را برود. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَتَمُّهُ** مطالب برای [جلسه بعد بماند].

مرحوم پدرمان می گفتند که زمانی که ما انقلاب را در سنه ۴۲ شروع کردیم - همراه با آقای خمینی بودند، ایشان و آقای خمینی و عده ای بودند. مرحوم علامه طباطبائی بودند، مرحوم آیه الله سید محمد

هادی میلانی در مشهد بودند، خیلی بزرگانی بودند، مرحوم مطهری و خیلی‌ها بودند. تصور ما ابتدائاً این بود که اول کسانی که ما را تأیید می‌کنند و اولین کسانی که ما را مساعدت می‌کنند و استقبال می‌کنند، طائفه اهل علم هستند. اینها دیگر باید اولین باشند.

اینها همین‌هایی هستند که **قال الصادق و قال الباقر** خوانده‌اند، اینها همین‌هایی هستند که مردم را در مساجد تبلیغ می‌کرده‌اند و امام جماعت بوده‌اند و منبر می‌رفتند. بسیار خب اینها باید اولین گروهی باشند که بیایند و قدم جلو بگذارند و همه چیزشان را بگذارند؛ مال، جان، عمر و همه چیز.

بعد می‌فرمودند: وقتی یک مدت گذشت، متوجه شدیم تنها کسانی که چوب لای چرخ ما می‌گذارند و سنگ جلوی پای می‌اندازند طایفه اهل علم هستند! هیچ کسی جلوی ما سنگ نینداخت حتی ارتشی‌ها، نظامی‌ها، پاسبان‌ها و بی‌حجاب‌ها! حتی افرادی که خیلی نسبت به مسائل التزام ندارند و چه ندارند اما این افراد آمدند و کمر ما را شکستند! عبارت ایشان بود: کمر ما را شکستند!

البته چیزهای دیگر هم هست که حالا سر وقتش

[می گویم] بله! خب ببینید! ما داریم مسجد می رویم و نماز می خوانیم، چه کار می کنیم، منبر می رویم، صحبت می کنیم، این، این، این، اما هنوز قضیه پا نداده است و هنوز پایش نیفتاده و هنوز مسئله گیر پیدا نکرده است.

می گفتند که یک دفعه می دیدیم اقتضا می کرد این مساجد همه تعطیل کنند و با این جریانات و با این مسائل مخالفت کنند. اما فلان آقا می آمد، مخالفت داشت که نه خیر! چه کسی گفته است؟ مسجد باید باز باشد!

آن یکی می گوید، آن یکی می گوید! آن وقت همان زمان شاه، می آمدند از این قضیه سوءاستفاده می کردند و [می گفتند که] اینها خودشان باهم اتفاق ندارند پس خیلی مهم نیست و قضیه خیلی جدی نیست! می گفتند: خونِ دلی که ما برای این راه و برای این مسیر از این طائفه خوردیم، از هیچ کسی نخوردیم! خونِ دلی که خوردیم از هیچ کسی نخوردیم!

آن وقت شما خیال می کنید اشقیاء [چه کسانی

هستند]! وقتی ما بچه بودیم یک تابلوهایی می‌کشیدند که نمی‌دانم الآن هم هست یا نه! روز عاشورا در محلات می‌بردند شمر را می‌آوردند یک دانه عاج فیل برایش می‌گذاشتند و یک دم خرس هم برایش درست می‌کردند و یک شاخ گوزن هم می‌گذاشتند و این شمر می‌شد!

خولی هم یک‌طور دیگر! از آن زمان در ذهنمان بود که اشقیاء اینها هستند؛ دُم دارند، سُم، انیاب، اغوال و امثال ذلک دارند!

نه بابا! اینها یک طائفه‌اش هستند! طائفه‌های دیگر هم دارند که چنان مظلوم و هم‌چنین تبسم می‌کنند که... بله! با انسان تبسم می‌کنند و آدم خیال می‌کند که ﴿رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> دارد با آدم حرف می‌زند! ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۲</sup> جلوی آدم ایستاده است!

اما در دل این چه خبر است و در پس هر تبسم و

---

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۱:

«رحمت برای تمام عالمیان.»

۲. سوره قلم (۶۸) آیه ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص: ۱۹۹

«و حَقًّا و حَقِيقَةً تو بر اخلاق عظیمی استوار می‌باشی!»

خنده چه مسائلی نهفته است را فقط اهلش  
می فهمند! و با همین ها ما را فریب می دهند! بعد از  
یک مدت می فهمی ای ای ای کلاه روی سر رفته  
که تا زیر ناف آمده ست! چون کلاه، کش می آید آقا!  
بعضی کلاه ها کش می آید!

اللهم صلّ على محمد و آل محمد